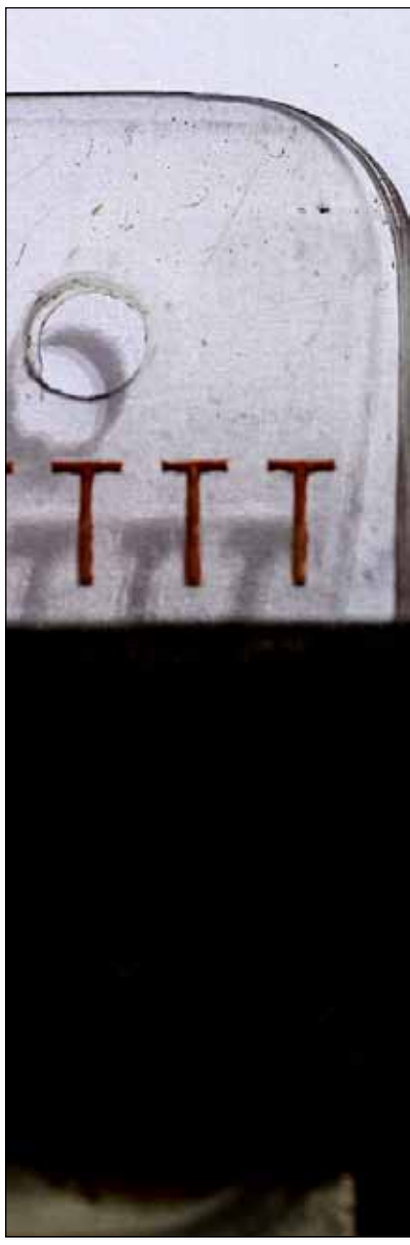

می‌توانیم کاری در این ارتباط انجام دهیم و حق و حقوق مولف را از ناشر متخلف بگیریم؟ بدیهی است پاسخ منفی است چون قانوناً قابل پیگیری نیست. وقتی ناشر یا آژانس خارجی کتاب‌های ما را با کتاب‌های مثلاً ترکیه و کره و... مقایسه می‌کند، به‌خاطر تسهیل در خرید و فروش، سهولت نقل و انتقال پول، حق کپی‌رایت متقابل برای ناشران خارجی و نظایر آن، حتماً آثار ایرانی را از اولویت خارج می‌کند و به گپ‌وگفتی با طرف ایرانی بسنده می‌کند.

منتقدان درباره پیوستن ایران به معاهده برن می‌گویند، پذیرش کپی‌رایت برای ما بیشتر ضرر دارد و حتی خلاف منافع ملی است و اشاره می‌کنند به میزان وابستگی ما به واردات و ضعف ما در صادرات. معتقدند که اگر این اتفاق روی دهد بخش زیادی از بدنه فعلی نشر ایران، ولو ناشران بیمار، ناچارند از این کار دست بکشند. نظر شما چیست؟

شاید در کوتاه‌مدت ضرر هم وارد شود. من رد نمی‌کنم. اما دقت کنید که ایران اگر معاهده را بپذیرد حتما در استفاده از محصولات و خدمات، امتیازاتی برای کشوری با این میزان مصرف قائل خواهند شد. مثلا ناشران خارجی برای تشویق ناشران داخلی به خرید رایت و در نظر گرفتن قیمت کتاب در ایران، رایت نازلی از ناشر ایرانی مطالبه خواهند کرد. دلیلش هم آن است که تاکنون حجم وسیعی از عناوین پرفروش آنها، که عموما چشم امید به کسب سود از طریق آنها را دارند، در ایران بدون پرداخت هیچ رایتی ترجمه یا تکثیر می‌شده است. طبیعی است در صورت قانونمند شدن، آنها راغب خواهند بود حضور آثارشان را در این کشور تقویت کنند و در این ارتباط امتیازات شیرینی خواهند داد. در بخش نرم‌افزار و سایر امور در این معاهده هم اتفاق مشابهی خواهد افتاد. ما با امضای برخی از قراردادهای بین‌المللی و مشخصا معاهده پاریس، رایت زیادی در بخش‌های صنعتی و خدماتی پرداخت می‌کنیم. شما در موضوعات تصویری تلویزیونی یا پخش مسابقات ورزشی شاهد این مسئله هستید. پس می‌شود فهمید که محاسبه‌های سردستی ما چندان قابل استناد نیست.

یعنی مصرف‌کننده بودن ما را نمی‌پذیرید؟

چرا. ما بیشتر مصرف‌کننده‌ایم تا تولیدکننده یا به‌عبارتی دیگر، ما عمدتا گیرنده‌ایم تا دهنده. اما این مسئله تا کی قرار است ادامه پیدا کند. ما الان بدون رعایت کپی‌رایت در نشر به کجا رسیده‌ایم؟ ابتدا کتاب‌هایی از ناشران خارجی بدون اجازه ناشر اصطلاحا افست می‌شد که با شمارگان بالا در بازار ایران قابل‌فروش بود. درحال‌حاضر هر کتابی با هر شمارگانی درحال تکثیر شدن بدون مجوز است و کار به حوزه تکثیر آثار ایرانی داخلی کشیده شده است. طبیعی بود که چنان روندی بدون هیچگونه کنترل و نظارت جدی و بی‌توجهی به چاپ کتاب به‌صورت غیرقانونی در کشور حتی در شرایطی که برخی از ناشران داخلی به‌راحتی و فراغ بال با درج آدرس و مشخصات خود، کتاب را بدون شناسنامه وارد بازار می‌کنند، به اینجا کشیده شود و کار با توجیه قانونی بودن تکثیرهای غیرمجاز خارجی، به چاپ غیرقانونی کتاب‌های داخلی سوق پیدا کند. این روند موجب شده است تا ناشر واقعی ما که می‌خواهد محتوا تولید کند کنار بماند و انگیزه‌ای برای تولید آثار ارزشمند و پر فروش نداشته باشد. در مقابل ناشرانی که همواره انتظار تکثیر آثار پرفروش دیگران را داشته‌اند، قارچ‌گونه رشد کنند. وقتی این ذهنیت در نشر شکل گرفت که من هر کتابی را خواستم از هر ناشری، کپی می‌کنم و می‌فروشم، حاصلش می‌شود وضع موجود. به‌عبارتی، از یکسو هیچ ناشر توانمندی حاضر نمی‌شود در یک رویداد بزرگ سرمایه‌گذاری کند و از سوی دیگر هر دارنده مجوز نشری هرچه دلش خواست تکثیر و منتشر می‌کند و این یعنی فاجعه در صنعت نشر یک کشور.

اتفاقی که اکنون واقعا در نشر ما رخ داده است.

بله. دوستان می‌گویند ما فقط مصرف‌کننده‌ایم. اما به‌نظر من نپیوستن ایران به کپی‌رایت، مصرف‌کننده ماندن ما را تضمین کرده و تداوم می‌بخشد. شما مثلا نرم‌افزارهای گرافیک را در نظر بگیرید. اگر همه آنها به وفور در دست یک گرافیست باشد شک ندارم که هیچ‌کدام را درست یاد نمی‌گیرد. اما اگر برای خرید هر کدام پول بدهد مجبور می‌شود آن را به‌خوبی یاد بگیرد. مثلا ما در ایران نرم‌افزار word را یک نرم‌افزار ابتدایی تایپ می‌دانیم اما باور کنید خیلی از ما نمی‌دانیم این نرم‌افزار می‌تواند برای ما فهرست اعلام تهیه کند. این از همان مضرات دسترسی رایگان است. اینها را نمی‌شود به‌صورت عدد و رقم درآورد.

و درنهایت راهی برای رها شدن از این فاجعه پیشنهاد می‌دهید؟

باید از سازمان‌های مرتبط مانند WIPO در این زمینه کمک بگیریم و راهکاری پیدا کنیم. تنها و تنها حمله کردن به یک قانون بین‌المللی و رفتن به سمت انزوا دردی را از ما درمان نمی‌کند.

جناب ربانی شما یکی از پیشگامان معرفی ادبیات ایران به مخاطبان غیرایرانی بوده‌اید. به‌نظر شما و از منظر تجربه‌تان چقدر بضاعت برای این موضوع در صنعت نشر ایران، درحال حاضر وجود دارد؟

بضاعت ما متاسفانه زیاد نیست ولی باید از جایی شروع کرد. چین ۲۰ سال قبل در نمایشگاه فرانکفورت غرفه محدود و کوچک و بسیار ابتدایی داشت. یادم هست کتاب‌های طب سوزنی را با کاغذهای بسیار نامرغوب و حتی با لیبل‌های دست‌نویس عرضه می‌کرد و رایت آنها را می‌فروخت. ولی آرام‌آرام حمایت شد و رشد کرد و حالا غرفه بالای ۱۰۰۰ متر دارد، نوبل می‌گیرد و در جهان شناخته شده است. ترکیه و کره هم همین راه را پیمودند و موفق شدند. یکی از مشکلات در ایران، این است که اولا در بسیاری موارد یا کارها قدیمی‌اند و در دنیای امروز از حوصله جوامعی که ارتباطاتشان لحظه‌ای انجام می‌شود، خارج است. یا کارهایی است که توسط نویسندگان جوان انجام می‌شود که بسیاری از آنها اقتباس است. وقتی اثری به یک آژانس ادبی معرفی می‌شود، عموما یا پاسخ نمی‌دهند یا می‌گویند این تم یا موضوع مربوط به ۱۵ سال قبل اروپا یا آمریکاست و موضوع جدیدی نیست. واقعیت آن است که در دنیای ادبیات داستانی به دنبال کارها و ایده‌های اصیل و نو می‌گردند. کارهای تکراری خریداری ندارد. متاسفانه شاید به علت آنکه ادبیات ما در درون کشورمان سال‌ها محبوس بوده و فراتر از مرزهای خودمان نرفته و ما نیز کمتر با آثار روز دنیا آشنا شده‌ایم، آثار اقتباسی خارجی خیلی هم پرفروش می‌شوند. کار نویسنده ایرانی وقتی در عرصه جهانی محک نخورد راهی برای ارزیابی جهانی اثر او فراهم نمی‌شود. نویسنده قدیمی ایرانی هم کارهایش امروز دیگر اقبالی ندارد. اگر سابق بر این کسی حوصله داشت که در یک رمان برای رفتن از یک اتاق به اتاق مجاور ۳۰ صفحه از زمانی را بخواند، امروز اما این حوصله را نه مخاطب خارجی که بلکه ایرانی هم ندارد. باید برای بازاریابی ادبیات مخاطب‌شناسی کرد. خیلی از کارهای ما فاقد این مسئله هستند. نکته دیگری که نمی‌توان از نظر دور داشت، سرعت بسیار کم ما در عرضه موضوعات روز است. معمولا کارها چون به‌صورت حرفه‌ای و متمرکز انجام نمی‌شود، پاره‌ای از وقت نویسنده به تالیف اثر اختصاص می‌یابد و موضوع قدیمی می‌شود. این مسئله خصوصا در کتاب‌هایی که جنبه اجتماعی یا سیاسی دارند، بسیار تعیین‌کننده و حساس است. مثلا تالیف کتابی در مورد جنگ ایران و عراق که قریب سه دهه از آن می‌گذرد، در شرایط فعلی خریداری ندارد مگر محافل آکادمیک آن هم در تیراژ محدود. در این زمانه رایت بسیاری از تالیفات حتی قبل از انتشار برای چندین زبان مختلف خریداری می‌شوند و سعی آژانس‌ها و ناشران بر آن است که مطلب تا تازه است به زبان‌های دیگر هم برگردان شود. در چنین جهانی، فروش رایت کتاب نویسنده معروفی مثلا در ادبیات کودکان که کتابش ۴۰ سال پیش نوشته شده، دور از ذهن است مگر هدف تبلیغات صرف باشد. دلیل این مسئله البته آن است که کودک امروز نمی‌تواند با دنیای کودک ۴۰ سال قبل ارتباط برقرار کند.

و راه برون‌رفت از این پروسه را چه می‌دانید؟

باید شرایط به گونه‌ای اصلاح شود که نویسندگان توانمند بیشتری به دنیای نشر ورود کنند. این مسئله زمانی اتفاق خواهد افتاد که نویسنده از راه نویسندگی معاشش تامین شود. در شرایط فعلی یک نویسنده شغل اصلی‌اش کار دیگری است و چه‌بسا مجبور باشد اصلا نویسندگی را کنار بگذارد تا بتواند زندگی کند. مسئله دیگر آن است که نویسنده نیم‌نگاهی هم به علائق مخاطب و مشخصا مخاطب خارجی داشته باشد. البته این وظیفه محافل فرهنگی و دنیای نشر است که نویسنده را با این ایده‌ها آشنا کند اما نویسنده هم باید یاد بگیرد که برای ورود اثرش به دنیای حرفه‌ای و بازارهای جهانی نباید صرفا برای دلش بنویسد. موضوع دیگر، تأکید و تمرکز بر کارهای بومی و اصیل ایران و البته طرح ایده‌های نو از درون این فرهنگ برای مخاطب خارجی است.

علیرضا ربانی

در کنار موارد فوق، دولت وظیفه دارد به درستی یارانه برای گسترش حضور آثار ایرانی در بازارهای جهانی منظور نماید. صرف دادن یارانه تحت عنوان گرنت یا هر روش دیگر کفایت نمی‌کند. باید سازوکارهای ارتباط و همکاری با دنیای نشر در خارج به‌درستی شناخته شود تا زمینه برای همکاری دوجانبه فراهم شود. مثلا نمی‌توان ادعا کرد که گرنت ترجمه برای کتاب مشخصی منظور شده اما ناشر خارجی تنها ۲۵درصد آن را دریافت کند و صبر کند تا دولت ما بعد از انتشار کتاب (که حداقل ۱۸ ماه پس از عقد قرارداد است) راستی‌آزمایی کرده مطمئن شود کتاب چاپ شده و تیراژ آن واقعی است و بعد بقیه‌طلب را تسویه کند. کدام مترجم ایرانی یا غیرایرانی بیش از یک سال برای دریافت حق‌الزحمه خود صبر می‌کند که انتظار داشته باشیم طرف خارجی چنین کاری بکند؟ من البته مشکلات را درک می‌کنم اما باید راه‌حل واسطی هم پیدا کنیم تا رفته‌رفته انگیزه در طرف ایرانی و خارجی پیدا شود.

تجربه آژانس ادبی در ایران را چقدر برای رفع این موضوع مفید می‌دانید؟

ثبت و گسترش آژانس‌های ادبی در ایران در شرایطی که اکثریت قریب به اتفاق ناشران داخلی تجربه و اطلاعات کافی از نشر بین‌الملل ندارند، از ضرورت‌های ادامه حرکت به‌سوی سوق دادن آثار ایرانی به بازارهای جهانی است. ناشران ایران در مقایسه با موسسات انتشاراتی بزرگ جهانی بسیار کوچکند و شاید به لحاظ اقتصادی قابل توجیه نباشد که خود با آژانس‌های ادبی یا ناشران بزرگ خارجی ارتباط بگیرند. البته فعال شدن آژانس‌ها به این معنا نیست که ناشران داخلی نتوانند با همتاهای خود در دنیا ارتباط برقرار کنند. آژانس‌ها می‌توانند به ناشرانی کمک کنند که توان حضور در محافل بین‌المللی را چه به لحاظ اقتصادی و چه به علت ناآشنایی با زبان خارجی یا نحوه ارتباط ندارند. اگر ناشرانی بتوانند خود چنین ارتباطی را به‌صورت فعال ایجاد و دنبال کنند بسیار اهمیت دارد. متاسفانه چون هنوز در ایران جو رقابتی در حوزه آژانس‌های ادبی به‌وجود نیامده است، حتی افراد یا موسساتی نیز که تحت عنوان آژانس ادبی فعالیت می‌کنند، لزوما از استانداردهای لازم یک آژانس ادبی برخوردار نیستند که البته در صورت فعال شدن این چرخه، اجبارا به‌سمت تکامل پیش خواهند رفت. آژانس ادبی در ایران هنوز به لحاظ حقوقی جایگاهی ندارد و قابل ثبت کردن هم نیست. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به‌صورت غیر رسمی آن را پذیرفته است اما هنوز مشخص نیست نحوه ثبت آن چگونه است و تحت نظارت چه سازمانی است.

موافق ورود دولت به مقوله ایجاد آژانس ادبی هستید؟

کار دولتی به جایی نمی‌رسد. اینها کار دولت نیست. کار دولت حمایت و نظارت است. سال‌های سال است رایزنی‌های فرهنگی ایران درحال تلاش‌اند اما به‌خاطر محدودیت‌هایشان نتوانسته‌اند کاری کنند. این یک فعالیت دائمی است و باید به‌صورت سیستماتیک رشد کند و تداوم یابد. تغییرات مدیریتی در بخش‌های دولتی به این حرکت بسیار ضربه می‌زند. حقوق بگیر دولت انگیزه‌ای ندارد برای این کار. دولت باید برای حمایت از بخش خصوصی برای جلو بردن این کار هزینه کند. دولت باید سیاستگذاری اجرایی مشخصی برای این کار داشته باشد و این فعالیت بودجه مصوب حقیقی و حتی ردیف بودجه داشته باشد و مثلا این نشود که تعهداتی مثل گرنت ترجمه که گاهی بخشی از آن ۱/۵ تا دو سال بعد پرداخت می‌شود، به مشکلات رایج بودجه برخورد کند و کلیت فعالیت را تحت‌تأثیر قرار دهد.

به‌نظر من نپیوستن ایران به کپی‌رایت، مصرف‌کننده ماندن ما را تضمین کرده و تداوم می‌بخشد. شما مثلا نرم‌افزارهای گرافیک را در نظر بگیرید. اگر همه آنها به وفور در دست یک گرافیست باشد شک ندارم که هیچ‌کدام را درست یاد نمی‌گیرد. اما اگر برای خرید هر کدام پول بدهد مجبور می‌شود آن را به‌خوبی یاد بگیرد. مثلا ما در ایران نرم‌افزار word را یک نرم‌افزار ابتدایی تایپ می‌دانیم اما باور کنید خیلی از ما نمی‌دانیم این نرم‌افزار می‌تواند برای ما فهرست اعلام تهیه کند. این از همان مضرات دسترسی رایگان است

دیگران

شعر عرب - ۳

شوریدگی‌ها و انزواهای سرگون بولس

•مریم حیدری•

مترجم

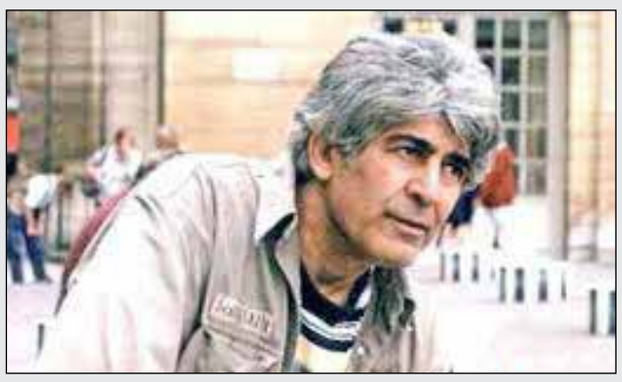

سرگون بولس در سال ۱۹۴۴ در شهر حبانیه، واقع در ۸۰۰ کیلومتری بغداد، به‌دنیا آمد. در ۱۳ سالگی به‌همراه خانواده‌اش به کرکوک رفت و از همان‌جا سرودن شعر را آغاز کرد؛ شهری که با وجود ترک آن در دهه شصت میلادی و رفتن به بیروت و سپس به آمریکا و دیگر شهرهای جهان، تا دم آخر در شعرهای سرگون حضور داشت.

در سال ۱۹۶۶، پیاده، از راه صحرا به بیروت رفت و آنجا کار ترجمه را آغاز کرد. او شعرهای بسیاری از شاعران آمریکا چون «تد هیوز» و «آلن گینزبرگ» را ترجمه کرد. سرگون، علاوه بر شعر و ترجمه، نقاش هم بود و داستان کوتاه هم می‌نوشت. شوریدگی‌ها و انزواها و مغایرت با شعر و ادبیات متداول باعث شد که در سال ۱۹۶۴ به‌همراه چند تن از شاعران و نویسندگان نوجو و دگراندیش عراقی از جمله «جان دمّو» و «صلاح فائق» و «یوسف الحیدری» و «فاضل العزاوی»، گروهی ادبی را در کرکوک تأسیس کنند با نام «جماعت کرکوک» که نام‌شان برای همیشه در تاریخ ادبی و هنری عراق و عرب به‌عنوان نویسندگان آوانگارد و تأثیرگذار باقی بماند.

اعضای «جماعت کرکوک»» بر سر آن بودند که از چهارچوب بومی، گام فراتر نهند و در آفاق جهان، سیاحت کنند، زندگی و پیرامون‌شان را به شیوه‌ای متفاوت تعبیر کنند، هنجارهای موجود در نگاه و اندیشه را بشکنند و در جهت خلاف جریان معمول ادبیات و هنر، پیش روند. سرگون در سال ۱۹۶۹ از بیروت به سان‌فرانسیسکو مهاجرت کرد و در آنجا با گروه «نسل بیت» آشنا شد و با اعضای آن از جمله «آلن گینزبرگ» و «گری اسنایدر» و «گریگوری کورسو» دوست شد.

سال‌های پایانی زندگی سرگون بولس در آمریکا و اروپا به‌ویژه در برلین گذشت و سرانجام در ۲۲اکتبر سال ۲۰۰۷ در همین شهر در اثر ابتلا به سرطان درگذشت.

۱

آن که می‌رود

رفتی
بی‌آن که دلت برای خیلی‌ها تنگ شود اما
صداهاشان را همه جا با خود بردی
تو
که یک‌بار رفتی و
چندین‌بار
آمدی.

۲

گزارشی از جبهه

من یک سربازم
پشتِ
سنگرها
می‌خوابم و
زن و
خانه‌ام را
خواب می‌بینم
نه
چهره دشمنِ
بیچاره‌ام را
وقتی
جان می‌دهد.

کرکوک؛ شهری که سرگون تا آخر عمر به آن عشق می ورزید

موسیقی

گزارشی از فستیوال موسیقی آینه دار

آخرین بازماندگان موسیقی آذری در تهران

•سحر طاعتی•

روزنامه نگار

شهر پر شده از موسیقی‌های آذری. در گوشه‌ای از شهر، پیشکسوت موسیقی آذربایجان با ارکستری دانشجویی مشغول تمرین است و در گوشه‌ای دیگر حسام‌الدین سراج با نوازندگان کشور ترکیه کنسرتی برگزار کرده و در تالار اصلی شهرمان یعنی رودکی، عاشیق‌های آذربایجان شرقی و غربی و هنرمندان پیشکسوت شهرهای ترک‌نشین کشورمان در قالب فستیوال آینه‌دار موسیقی‌های مناطق خود را به پایتخت‌نشینان ارائه می‌کنند.

فستیوال موسیقی آینه‌دار که طی سه سال گذشته با حضور برجسته‌ترین راویان موسیقی مناطق ایران به همت علی مغازه‌ای، پژوهشگر و دبیر هنری این جشنواره برگزار شده، امسال درحالی چهارمین دوره خود را طی می‌کند که خوانندگان و نوازندگان بومی آذری مهمان آن هستند.

علی مغازه‌ای در اولین روز فستیوال به کم‌توجهی مسئولان به موزیسین‌های بومی انتقاد کرده و گفته است: من امیدوارم دولت محترم و مسئولان سایر نهادهای دیگر ماجرای حقوق و بیمه هنرمندان موسیقی اقوام ایران را حل کنند. البته ما در دبیرخانه فستیوال موسیقی نواحی آینه‌دار مشغول برنامه‌ریزی‌هایی در این زمینه هستیم تا شاید مسئولان صدای ما را بشنوند. ما همچنان امیدواریم این برنامه‌ها به سهم خود در توجه دادن مخاطبان و مدیران به موسیقی اقوام ایرانی تأثیرگذار باشد.

به اعتقاد من هنرمندانی که در این شب‌ها میزبان آنها هستیم مانند ارگ تبریز در حال از بین رفتن هستند و اگر شما به پنجه‌های زخمی نوازندگان گوش دهید می‌بینید که عین زخم‌های ارگ تبریز دربرگیرنده دردودل‌هایی است که واقعا باید آنها را شنید. به‌عنوان مثال یکی از همین هنرمندان شریف بیش از ۶ سال است که درگیر طی کردن پروسه‌های اداری تسهیلات بیمه‌ای هستند اما نمی‌دانم چه اتفاقی افتاده که هنوز پس از این همه مدت ماجرا و اتفاقاتی از این دست درحال بررسی است.

این پژوهشگر موسیقی اقوام ایران در بخش دیگری از صحبت‌های خود با اشاره حضور بازماندگان موسیقی آذری در این دوره گفته است: این باعث خوشحالی ماست که هنرمندی مانند اکبر یزدانی با ۹۱ سال سن یا عاشیق الله‌وردی تقی‌زاده با شرایطی بسیار ویژه در فستیوال آینه‌دار حضور پیدا کردند. به اعتقاد ما موسیقی این عزیزان موسیقی چند فرهنگی است که به اعتقاد من نشأت گرفته از هنر هنرمندانی است که به‌جا مانده از تاریخ ما هستند. پس باید قدر آنها را بدانیم و امیدوار باشیم که بالاخره روزی یکی از مدیران عزیز صدای این عزیزان را بشنوند.

وی در دومین شب این فستیوال نیز گفته است: بسیاری از گونه‌هایی که ما برای حضور در این دوره از فستیوال دعوت کرده‌ایم به‌طور کامل رو به فراموشی است و هنرمندان این سبک‌ها هم‌اکنون به‌طور کامل خانه‌نشین هستند که اگر پای صحبت‌های آنها بنشینید درد و دل‌های زیادی برای گفتن دارند. جوانان فعال در موسیقی آذربایجان معتقدند موسیقی اقوام ایران موسیقی فعالی نبوده و در عوض موسیقی کشور آذربایجان است که در پرکاری به‌سر می‌برود و اتفاقا از این جهت است که جوانان کشور ما معطوف به آن کشور می‌شوند ولی من خوب به یاد دارم که عالیم قاسم‌اُف هنرمند موسیقی مقامی آذربایجان در نشستی گفته بود «در ایران هنرمندان خوبی در حوزه موسیقی دارید، نمی‌دانم چرا از من برای این کار دعوت می‌کنید؟»

طی سه روز از برگزاری فستیوال آینه‌دار «افسانه‌های قره‌داغ» یا «قره‌داغ افسانه لَری»،قصه‌های «دریاچه ارومیه» یا «ارومیه دریاچه سینین سوزلَری»، «آذربایجان خلق موسیقی سی»،«شادیانه‌های شب چله یا شاد چیللە گنجه سی»، «افسانه عاشق‌ها یا عاشیق افسانه سی»، «موسیقی بیرلیک دیلی میز» اجرا شده‌اند که در برخی اجراها آخرین بازماندگان موسیقی آذری همچون استاد اکبر یزدانی نوازنده ۹۱ ساله توتک، سورنا و دوزله به نوازندگی پرداخته‌اند.

چهارمین فستیوال موسیقی نواحی آینه‌دار امشب ۲ دی‌ماه در تالار وحدت به کار خود پایان می‌دهد.

آن سوی مرز

موسیقی کردستان ایران در مسکو

گروه موسیقی سنتی ایران در مسکو به اجرای برنامه پرداختند.

به گزارش ایسنا از راسیا کولتورا ،این مراسم به همت رایزنی فرهنگی ایران در روسیه برگزار شد که در آن گروه موسیقی سنتی کردستان در سالن کنسرت چایکوفسکی مسکو قطعاتی از ردیف و آوازهای سنتی ایران را اجرا کرد.

فراز معروفی یکی از اعضای گروه نوازندگان موسیقی ایرانی گفت: با سازهای موسیقی ایرانی و کردی ما موسیقی شهری را در دستگاه مقام اجرا کردیم، ساز من کمانچه است و کمانچه برای اجرای موسیقی کلاسیک مناسب است.

پیمان سلیم‌فرد، رهبر این گروه نیز گفت: صدای سنتور بسیار آهنگین است و تا حدی ما را به‌یاد پیانو می‌اندازد زیرا سنتور مبنای ساخت پیانو بود. هدف ما آشنا ساختن مخاطبان روسیه با موسیقی و سازهای سنتی کردی در ایران است.